

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

خسرو صادقی بروجنی

۱۶ فبروری ۲۰۲۵

چرا انقلاب ۱۳۵۷ شد؟ چرا مردم انقلاب کردند؟

باید نوشت تا فراموش نشود «آنچه بر ما رفت» و گاه «خود ما»

به «امیر» که انگیزه‌های شد برای نوشتن

این روزها به لطف توده‌ای شدن رسانه‌ها، یعنی دسترسی سهل و آسان اکثر مردم به شبکه‌های مجازی و انتشار آزادانه اطلاعات و نظرات این «امکان» فراهم شده که هر فرد در هر جایگاه علمی و هر میزان آگاهی تاریخی از واقعیت‌های گذشته به خود جرأت اظهار نظر در هر زمینه‌ای بدهد، «فیک نیوز» و اخبار زرد را جایگزین اطلاعات درست و واقعی سازد و با انواع اتهامات ریز و درشت و گاه لشکرکشی‌های سایبری، مخاطبان مخالف را به‌سہولت مرعوب خود سازد. در زیر تلی از این آمار و اطلاعات نادرست و مقایسه با اوضاع ناگوار کنونی است که منتقدان رژیم گذشته، یا طرفداران نظم نابسامان فعلی پنداشته می‌شوند، یا «فتنه‌گران» و «روشنفکرانی که انقلاب کردند» و یا دست‌کم «مردمی که خوشی زیردلشان زد»!

«دموکراتیزه شدن» تولید و انتشار و باز نشر اخبار و اطلاعات که می‌توانست امکانی برای شفافیت و آزادی شود، در سایه‌ی انگیزه‌های سیاسی ریز و درشت تبدیل به موانع عینی و ذهنی شده که با بمباران مخاطب توسط اخبار ناواقعی و تحلیل‌های سطحی تلاش دارد هرگونه تفکر انتقادی و نگرش تاریخی را از او سلب کند و این پیام هولناک را به او بدهد که «واقعیت همان چیزی است که من به تو می‌گویم و فراتر از این نمایش مضحک تقلبی هیچ حقیقت دیگری وجود ندارد».

در این هیاهوی رسانه‌ای که هر خبر ناگواری از اکنون تاریخی‌مان، گذشته را در جایگاه محق‌تری قرار می‌دهد، کسی نمی‌پرسد اگر روشنفکران انقلاب کردند، «چرا انقلاب کردند؟» و آیا این «خوشی» که زیر دل مردم زد، شامل حال روستائیان فقیر و بی‌زمینی هم می‌شد که به اجبار خانه و کاشانه‌شان را رها کردند و آمدند شهر تا حاشیه‌نشین شوند و با مشاغل خرد و متنوع روزگار بگذرانند؟ و شهری که به یاری دلارهای نفتی در دهه‌ی ۴۰ هر روز بیشتر چراغانی می‌شد و فقرای شهری مطرود و محروم از توسعه‌ی ناموزون و نابرابر هر روز به مراکز و کانون‌های مذهبی پناه بردند تا آمال سرکوب‌شده‌شان را لااقل در آن دنیا محقق کنند؟ همانانی که بعدها و در دهه‌ی ۵۰ بدل شدند به پیاده نظام انقلاب «اسد

لامی». [۱]

آیا تهران پیشاانقلابی آن کارت پستال رنگی شده‌ی شیک و رؤیایی از میدان ونک است یا زنان جنوب‌شهر که بر کنار جوی آب نشسته‌اند و محروم از آب لوله‌کشی لباس می‌شویند؟ یا آن روستائی بخت‌برگشته‌ای که خانه و کاشانه‌اش را در روستا رها کرد و با دست خالی و بی‌سرپناه به شهر آمد و هر روز در تلاش برای سیر کردن شکم خودش و خانواده‌اش از این پیاده‌روی خیابان به آن حجره‌ی بازار می‌رفت؟ آیا شیراز آن هیمنه‌ی پوشالی در جشن دو هزار و پانصد ساله است، یا محلات فقیرنشین و خیابان‌های کثیفی که با هر ضرب و زوری آن‌ها را شستند تا سرآشپز فرانسوی غذای مخصوصش را به مهمانان سلطنتی سرو کند و آنان لمیده بر صندلی‌های اروپائی و در سایه‌ی نور لوستر اتریچی، «افتخارات ما» را با قاشق ایتالیائی مزه مزه کنند؟

هواداران رژیم گذشته و کسانی که رؤیای بازگشت چرخ تاریخ به گذشته‌های «افتخار آفرین»شان را در سر می‌پروراند، تلاش دارند با پیراسته‌کردن نظام سلطنتی از تمامی ناکارآمدی‌ها و بی‌کفایتی‌هایش تاریخ را جعل کنند و با استدلال‌های مانند این که «ما سعی کردیم نیمه‌ی پر لیوان را ببینیم» یا «در آن دوره تمام کشورهای جهان و کشورهای همسایه‌ی ایران وضع بهتری نداشتند» حافظه‌ی تاریخی مردم را به فراموشی وادارند و آن را محدود به تصاویر گزیده و ترمیم‌شده‌ی بکنند که هر روز با رنگ و لعاب تازه‌تری در رسانه‌هایه‌شان منتشر می‌شود.

از سوی دیگر، عملکرد دهه‌های پس از انقلاب آن چنان دوران صعب و دشواری را برای مردم ایران رقم زده است که موجب شده بسیاری با دیدی غیرتاریخی اصل انقلاب ایران در سال ۵۷ را زیر سؤال ببرند. تو گویی تز «پایان تاریخ» که روزگاری از آن دم می‌زدند به‌نوعی «پایان تحلیل تاریخی» را هم همراه خود آورده است و همگان باید باور کنند که مردم ۴۶ سال پیش در نهایت رفاه و مکننت و ثروت همگانی زندگی می‌کردند، یک‌شبه «چیز خور شدند» با به قول «فرح دیبا» در مصاحبه‌های مختلف «به رفاهی رسیدند و بیشتر از آن را طلب کردند»؛ به عبارت عوامانه‌ترش «خوشی زیر دل شان زد» و به تعبیری علمی‌تر دچار «انتظارات فزاینده» شدند؛ یعنی امتیازات و حقوقی را کسب کردند که موجب شد «توقعشان بالا برود» و بیشتر طلب کنند.

همراهی «نگاه نوستالژیک به گذشته» و «پشیمانی از انقلاب ۵۷» مستقیم و غیرمستقیم به سود دو دسته تمام می‌شود: ۱ «سلطنت طلبان و طرفداران پادشاهی پهلوی» که تلاش می‌کنند تصویر بی‌عیب و نقصی از دوران پیشاانقلاب نمایش دهند و

۲ «طرفداران اصلاح طلب جمهوری اسلامی» که باور دارند «هرگونه تغییر رادیکال وضع را بدتر می‌کند پس در چها رچوب همین سیستم گزینه‌های موجود را انتخاب کنید»؛

و آن چه از آن صحبت نمی‌شود، «تحلیل تاریخی» انقلاب مردم ایران در سال ۵۷ است. استدلال عمومی که در این رسانه‌ها شنیده می‌شود و طبعاً بخشی از مردم هم آن را همراهی و بازتولید می‌کنند، این است که «قبل از انقلاب، مردم اگر آزادی نداشتند، لااقل رفاه داشتند». اما ببینیم واقعاً این گونه بود؟ در این مطلب تلاش کردیم برای رفع اتهام معمول «تعصب و یک‌سونگری»، برای تصویر هر چند کوتاه و گذرا از برخی مؤلفه‌های رفاهی آن دوره، منابع متعددی را استفاده کنیم.

«فرد هالییدی» در کتاب «دیکتاتوری و توسعه‌ی سرمایه‌داری در ایران» به استناد گزارش‌های رسمی بانک مرکزی و مرکز آمار ایران، می‌نویسد تنها در تهران در فاصله‌ی، سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۲ یعنی پیش از شوک نفتی- چراکه بسیاری گمان می‌کنند، انقلاب محصول خطاها در دوران شوک نفتی است-

اجاره خانه ۱۵ برابر شد. او توضیح می‌دهد قیمت اجاره خانه در سال ۱۳۵۳ نسبت به ۱۳۵۲ باز هم ۲۰۰ درصد رشد کرد؛ در سال ۱۳۵۴ هم نسبت به سال پیش از خود ۱۰۰ درصد رشد را تجربه کرد. [۲]

«نیکی کدی» در کتاب «ریشه‌های انقلاب ایران» یادآوری می‌کند که در فاصله‌ی سرشماری ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵، خانوار معمولی در ایران ۶ نفر بود؛ به گفته‌ی او درصد خانوارهایی که تنها یک اتاق داشتند (یعنی یک خانواده‌ی ۶ نفره، تنها یک اتاق برای زندگی دارد)، از ۳۶ درصد در سال ۱۳۴۵، به ۴۳ درصد در سال ۱۳۵۵ افزایش پیدا کرد. [۳]

«پرواند آبراهامیان» در کتاب «ایران بین دو انقلاب»، با استناد به داده‌های همان دو سرشماری، می‌نویسد ایران در سال ۱۳۵۵ شاهد جهش چشمگیر نرخ مرگ و میر کودکان بود. تصور شاه این بود که ایران به سوی «دروازه‌های تمدن بزرگ» حرکت می‌کند، اما واقعیت‌هایی که در سرشماری‌ها مشاهده می‌شوند، خلاف این موضوع را ثابت می‌کنند. به گفته‌ی آبراهامیان، ایران در سال ۱۳۵۵، میان کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه و شمال آفریقا از نظر نسبت تخت‌های بیمارستانی به جمعیت، رتبه‌ی آخر را داشته است. [۴] این موضوع را مقایسه کنید با استدلال جاری در شبکه‌های پهلوی‌دوست و البته وقتی آبراهامیان از «کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا» نام می‌برد، به‌خوبی می‌دانیم که این کشورها در سال ۱۳۵۵ از کم توسعه‌ترین کشورهای جهان سوم بودند و نه کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری! و ایران میان آنها از نظر سلامت، چنین جایگاهی داشته است.

به نوشته‌ی آبراهامیان، در سال ۱۳۵۵، ۶۸ درصد بزرگسالان ایران به کلی بی‌سواد بوده‌اند و از کل کودکان در سنین آموزش فقط ۴۰ درصد آنها می‌توانستند دوره‌ی ابتدائی را به پایان برسانند. [۵]

همچنین «جان فوران» یکی از مطرح‌ترین ایران‌شناسان معاصر جهان در کتاب «مقاومت شکننده» می‌نویسد تا سال ۱۳۵۲ بیش از ۶۴ درصد کل جمعیت شهرنشین ایران، دچار سوء تغذیه بوده‌اند؛ این وضع در جامعه‌ی روستائی به مراتب بدتر بود و ۴۲ درصد جمعیت روستائی در همان سال وضعیت تغذیه بسیار بدی داشته‌اند. به گفته‌ی او حتی در سال ۱۳۵۶ هم ایران همین وضع را داشته است و «در خاورمیانه بدترین نسبت پزشک-

بیمار، بالاترین نرخ مرگ و میر نوزادان و پائین‌ترین نسبت تخت بیمارستان به جمعیت را دارا بوده است». [۶]

پس از ترسیم این سیمای صرفاً رفاهی، بدون لحاظ کردن نبود آزادی‌های سیاسی و دموکراتیک، مخاطب سمج و منقاد رسانه‌های مذکور، احتمالاً بگوید:

«در هر صورت کشور در حال پیشرفت بود و این کاستی‌ها در آن دوره طبیعی بود، چون هنوز ثروت چندانی در کشور وجود نداشت تا توزیع شود»؛ همان طور که اغلب نیز با چنین پاسخ‌های تکراری و بی پایه‌ای روبرو می‌شویم. در پاسخ به این ادعا، بی‌نیاز از ارجاع به اساتید دانشگاه و پژوهشگران خارجی هستیم و فقط لازم است به کتاب چند جلدی «خاطرات علم» به عنوان نزدیک‌ترین مشاور و همراه محمدرضا شاه پهلوی نگاهی بیندازیم.

«اسدالله علم» نه به عنوان چهره‌ای چپ و ملی و اپوزیسیون یا به تعبیر این رسانه‌ها «روشنفکری طرفدار فتنه‌ی ۵۷»، بلکه «از درون سیستم» عمق ناکارآمدی‌های نظام و بریز و بپاش‌های دستگاه سلطنتی کشوری را بیان می‌کند که از «ناموزونی»های زیادی در رنج بود:

«شاه و درباریان با مسافرت‌های پرخرج خود، هزینه‌های سنگینی را به بودجه‌ی کشور تحمیل می‌کردند. در سال ۱۳۴۸ که درآمد عمومی ایران حدود یک میلیارد دلار بود، شاه ۲۰۰ هزار دلار خرج یک مسافرت به امریکا کرد، در حالی که بیشتر روستاهای ایران از آب آشامیدنی بهداشتی و برق و راه محروم بودند و در حاشیه‌ی تهران حلبی‌آباد روئیده بود». [۷]

ایران ترسیم‌شده در کتاب علم، همان کشور به اصطلاح «در حال صنعتی شدن» بود که برای پذیرائی از سران بیش از ۷۰ کشور جهان در شهر شیراز- در آن دوره دارای دو حلبی‌آباد بزرگ بود-

خیابان هایش را با شامپو شستند و قاشق و چنگال از ایتالیا وارد کردند. همان کشوری که در سال ۱۳۵۳، ۴۵ خانواده به ر ۸۵ درصد شرکت هایش کنترل داشتند. [۸]

بنابراین، همانند وضعیت کنونی ایران، در پیش از انقلاب هم ثروت خلق می‌شد، اما ساخت سیاسی و طبقاتی و به تبع آن مدیریت کشور به گونه‌ای بود که امکان توزیع عادلانه‌ی ثروت و دسترسی به آن برای همگان وجود نداشت. پس این ادعا که «با این حال کشور در حال رشد و ترقی بود»، در پرتو نابرابری فاحش بین تولیدکنندگان و صاحبان واقعی این ثروت، و اقلیتی از بهره‌مندان از آن، رنگ می‌بازد.

واقعیت‌های تاریخی، آمار، اطلاعات و تحلیل شرایط دوران پیش از انقلاب نیازمند خواندن، بررسی و دوری‌گزیدن از اخبار زرد است. فقط در این صورت است که هیچ رسانه، فرد یا جریان سیاسی نمی‌تواند مخاطب را فریب دهد و بر چه ل و ناآگاهی دیگران موج‌سواری کند. تحولات اجتماعی و سیر تاریخی آنان از شروع تا تداوم و تکامل و خاتمه از چنان پیچیدگی برخوردار است که به‌صرف یک اظهار نظر کلی و نسنجیده و با لحاظ کردن یک عامل و نادیده گرفتن کمیت و کیفیت عوامل دیگر، قابل تحلیل نیستند. همان طور که به صرف وجود تضاد و شکاف طبقاتی و نابرابری گسترده، نمی‌توان چرایی وقوع رخداد سال ۵۷ را توضیح داد و گرنه بسیاری از کشورهای جهان می‌بایست بسیار زودتر از مردم ایران دست به انقلاب می‌زدند و مگر همین امروز برزیل از جمله نابرابرترین کشورهای جهان نیست؟ و مگر تحولات اجتماعی همچون علوم دقیقه اند که در رابطه ای علت و معلولی، لزوماً «اولی پس در نتیجه دومی» اتفاق بیفتد و چند عاملی نباشند؟ البته در همان علوم دقیقه هم که گفته می‌شود، آب در ۱۰۰ درجه به جوش می‌آید، بسته به درجه‌ی خلوص و میزان املاح موجود در آن بالاتر یا پایین‌تر از ۱۰۰ درجه خواهد بود، چه رسد به تحولات اجتماعی که موضوع آن، موجود بسیار پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی‌تری به نام انسان‌ها است که آن نیز در تجمع یک مردم، یک ملت و در دست مبنی طبقاتی رفتارها و واکنش‌های متفاوت و متغیری نشان می‌دهد.

یک تجربه‌ی شکست خورده؛ برنامه و توسعه:

از همه‌ی موارد فوق که بگذریم رشد و توسعه‌ی هر کشوری نیازمند برنامه‌ی مدون و منسجمی برای توسعه است، اما استان برنامه‌ریزی در ایران از آن دست حکایت‌های تراژیک است که خواننده را وامی‌دارد تا با چهره‌ای غمگین و دلی پر خون، آن را به پایان ببرد؛ روایت کشوری به‌واقع ثروتمند با منابع زیرزمینی و نیروی انسانی فراوان که در یکی از راهبردی‌ترین مناطق جهان و در چهار راه اتصال شمال-جنوب و شرق-غرب قرار دارد. اما افسوس که هیچ‌گاه مدیریتی کارآمد برای تبدیل این فرصت‌ها به امکان‌هایی برای توسعه‌ی عادلانه و انسانی در این سرزمین وجود نداشته است.

این امر محدود به ۴۶ سال پس از انقلاب ۱۳۵۷ نیست و ریشه‌های تاریخی دارد که بررسی موانع و دست‌انداختن‌های آن خود حدیث مفصلی است. در ادامه فقط به گوشه‌ای از تلاش‌های ناکام در دوران پهلوی اشاره می‌کنم؛ تلاشی که اگر جدی گرفته می‌شد، شاید تاریخ ۵۰ سال گذشته‌ی ایران نیز به‌گونه‌ی دیگری رقم می‌خورد؛ گروهی از مشاوران دانشگاه اروارد که برای اصلاح نظام اداری و برنامه‌ریزی به ایران آمدند و توصیه‌های کارشناسی خود را اعلام کردند، اما نظام سیاسی دوران پهلوی خودکامتر از آن بود که روی خوشی به آن‌ها و توصیه‌هایشان نشان دهد و گوش شنوایی داشته باشد؛ که در غیر این صورت شاید نمی‌شد آن چه که شد.

از کجا شروع شد؟:

سازمان برنامه و بودجه در سال ۱۳۲۷ تأسیس شد. ۶ سال پس از شروع به کار این سازمان، «ابوالحسن ابتهاج» به ریاست این سازمان رسید. ابتهاج در ابتدای فعالیت خود، ۲ «دفتر اقتصادی» و «دفتر فنی» در سازمان برنامه‌ی وقت ای

جاد کرد و به منظور تأمین مالی فعالیت این ۲ دفتر، از مجریان اصل ۴ ترومن در ایالات متحده امریکا درخواست کم کرد. دولت ایالات متحده امریکا به منظور کمک مالی و مستشاری به دولت‌های «در حال توسعه» و افزایش نفوذ خود در این کشورها، از جمله به منظور تقویت متحدان خود در مقابل اردوگاه شوروی، تأیید کرد که این کمک‌ها در اختیار ایران قرار بگیرد. یکی از الزامات قانون اصل ۴ ترومن استخدام کارشناسان امریکائی در کشورهای مذکور بود. از این رو، ابتهاج به عقد قرارداد با «بنیاد فورد» در امریکا مبادرت کرد و به توصیه‌ی این بنیاد، گروهی از مشاوران دانا شگاه هاروارد، برای فعالیت در دفتر اقتصادی سازمان برنامه و بودجه‌ی آن زمان، معرفی شدند.

«مک لئود» عضو گروه مشاورین هاروارد در این مورد می‌گوید:

«نظام اداری، ابزار اجرای سیاست اقتصادی است و هرگونه نقص و ضعف آن، تحقق سیاست‌ها را مختل می‌کند».

[۹] وی وضعیت انضباط مالی در سال ۱۳۴۰ را با دوران مشروطه و حضور مورگان شوستر برای اصلاح سازمان اداری وزارت مالیه در زمان مشروطه مقایسه کرده و از اینکه «هیچ تغییری» در امور محتوائی اتفاق نیفتاده و تنها نام وزارت مالیه به وزارت دارائی تغییر یافته بود، تعجب می‌کند. برای بررسی مانع تاریخی این اصلاحات، کافی است به عنوان کتابی که مورگان شوستر چند دهه پیش‌تر و پس از ۸ ماه کار در ایران نوشته بود، دقت کنیم:

«اختناق در ایران».

توسعه در افق استبداد محو شد:

گروه مشاوران دانشگاه هاروارد که برای کمک به تدوین برنامه‌ی سوم عمرانی (سال ۱۳۴۱)، یعنی اولین برنامه‌ی جا مع عمرانی کشور به ایران آمده بودند، به تعبیر خودشان در وضعیت روحی ناخوشایند و با احساس ناامیدکننده‌ی شکست و ناکامی، در سال ۱۳۴۱ ایران را ترک کردند و تلاش‌های اصلاح‌گرایانه‌ی آن‌ها، مانند هر تلاش مشابه دیگری، در دوران پهلوی با شکست روبرو شد.

ناامیدی و ناکامی آنان دو دلیل موجه داشت: نظام فشل اداری و برنامه‌ریزی که اصلاح آن نیازمند اراده‌ی نظام سیاسی کشور بود و نظام سیاسی که اراده‌ی برای این کار نداشت، چون هم خود عامل تاریخی این ناکارآمدی بوده است و هم از این بلبشو سود می‌برد. چرا که در یک نظام مدیریتی و توسعه‌ای شفاف و دموکراتیک، آن که بیش از همه متضرر می‌شود، طبقات و افرادی هستند که سودشان در برداشت‌های بی‌حساب و کتاب از منابع کشور است.

این گروه یک سال پس از خروج از ایران، در گزارشی مفصل مشکلات نظام اداری و برنامه‌ریزی ایران را شرح دادند و ۲۰ معضل اصلی نظام برنامه‌ریزی و اداری ایران در سال ۱۳۴۱ را به شرح زیر عنوان کردند: [۱۰]

- ۱- خودپرستی اداری و وجود نگرش «ما بهتر از شما کار می‌کنیم»،
- ۲- تمایل به تعارفات و پذیرش و تبعیت از خوشایندترین راه حل مسأله،
- ۳- کلی‌گویی و فقدان جزئیات در برنامه‌ها،
- ۴- ترجیح توسعه‌ی فیزیکی و عمرانی، بر توسعه‌ی اجتماعی،
- ۵- تکیه بر راه‌های مفروض،
- ۶- عدم جلب نظرات مخالف در قبال اهداف طرح‌ها و برنامه‌ها
- ۷- بیان امید و آرزو، به‌جای هدف در برنامه،
- ۸- عدم پذیرش هزینه‌ی تغییرات و اصلاحات توسط جامعه،
- ۹- اهمیت روابط شخصی و عدم تمایز بین منازعات فکری و منازعات شخصی،
- ۱۰- تحمیل بار سنگین کارها بر دوش مدیران به دلیل فقدان انضباط اداری،

- ۱۱- وفاداری به گروه، نه به ساختار در سازمان‌های دیوان‌سالار،
- ۱۲- پربشانی و آشفتگی بازیگران (ناشی از هرج و مرج‌های سیاسی)،
- ۱۳- غالب بودن رویکرد ارائه‌ی ظن و گمان، بجای تحلیل علمی،
- ۱۴- وجود همزیستی، به جای همکاری در ارتباط دستگاه‌ها،
- ۱۵- ابهام در واگذاری مسئولیت‌ها،
- ۱۶- بیماری جلسه‌بازی، با هدف سبک‌کردن بار مسئولیت،
- ۱۷- دوستی و رفاقت، به جای روابط رسمی،
- ۱۸- مایملک شخصی و کانون قدرت شدن هر شغل اداری،
- ۱۹- فقدان نظام سلسله‌مراتبی،
- ۲۰- فقدان پاسخ‌گویی در قبال رفتار اداری.

نگاهی گذرا به این سیاهه، ما را با مشکلات تاریخی و ریشه‌داری روبرو می‌کند که بسیاری از آن‌ها، یا به جرأت می‌توان گفت تمامی آن‌ها، پس از ۴۶ سال که از سقوط سلسله‌ی پهلوی سپری می‌شود، هنوز در ساختار سیاسی و به پیروی از آن در بدنه‌ی اداری و نظام برنامه‌ریزی ایران وجود دارند. ساختار سیاسی کشور به ظاهر تغییر کرد، اما ساختار اداری و برنامه‌ریزی دست نخورده باقی ماند، افراد تغییر کردند اما ساختار و مشکلات ناشی از آن همان است که بود، چرا که توجه به مشکلات و اصلاح نظام‌مند آن‌ها در ابتدا نیازمند گوش شنوایی است که آن‌ها را بشنود، قبول کند و در گام بعدی تلاش مؤثری برای بهبودشان داشته باشد؛ چیزی که از نگاه مطلق‌اندیش و «همه چیز دانی» یک حاکم قدر قدرت انتظار نمی‌رود.

نگاهی موشکافانه‌تر به متن گزارش‌های این گروه واقعیت جالب‌تری را برای ما روشن می‌کند؛ این واقعیت که آنچه در انقلاب ۵۷ رخ داد و انقلاب را «اسلامی» کرد؛ [۱۱] آن بذرها و زمینه‌هایی که در دل جامعه وجود داشت و نیازمند توجه و پیگیری بود، در گزارش این گروه نیز هشدار داده شده بودند؛ تحولاتی مانند رشد شهرنشینی ناموزون و افزایش نابرابری همراه با رشد روزافزون افکار مذهبی، به ویژه در میان حاشیه‌نشینان متضرر از تحولات جامعه‌ی آن روز؛ روستائینی که از زمین‌هایشان طرد شدند، به شهر آمدند و تبدیل شدند به حاشیه‌نشینان محرومی که اوقات فراغت خود را در مساجد، تکیه‌ها و دیگر مراکز مذهبی سپری می‌کردند و شبکه‌ای موبیرگی از مذهب که هم تا دورافتاده‌ترین مناطق کشور گسترده بود و هم در رسانه‌های رسمی و دانشگاه و مدرسه صاحب تریبون و کرسی بود. بنابراین تحولی که تار یخ‌دانی مانند «یرواند آبراهامیان» به آن اشاره کرده است، گروه مشاوران هاروارد هم بر آن صحنه گذاشته بودند: «در ایران هم‌اکنون [اواخر دهه‌ی ۳۰] فرآیند رشد شهرنشینی جریان دارد که اهمیت اجتماعی روزافزونی دارد. به یقین می‌توان گفت، اسکان شهری در ایران هر مشخصه‌ای داشته باشد، این مشخصه‌ها را نمی‌توان در استخرهای شنای مذ طقه‌ی اعیان‌نشین قلهک یافت. اگر در عرصه‌ی حیات سیاسی ایران، آتشی زیر خاکستر وجود داشته باشد، این آتش هما ن محرومان شهری هستند. با وجود این، برنامه‌ریز ایرانی، این محرومان را اصلاً نمی‌شناسد و هرگز نخواهد شناخت ... ما نمی‌توانستیم به تفسیر همکاران ایرانی خود اعتماد کنیم و خود نیز قادر به تفسیر آنها نبودیم. برای مثال همکاران ایرانی ما که معرف تحصیل‌کردگان شهری لا ادری بودند، همواره به ما یادآوری می‌کردند که مذهب نقش چندانی در اصلاحات اجتماعی ایران ندارد. کاملاً مشخص بود که این ارزیابی غلط است، اما ما بقدری سردرگم بودیم که خود نمی‌دانستیم به ارزیابی معنی‌دار نقش مذهب در جامعه ایران دست یابیم.» [۱۲]

آری، محرومان مذهبی، دقیقاً همان آتش زیر خاکستر و نیروی بالقوه‌ی ناراضی بودند که در سال ۵۷ به میدان آمدند و تبدیل به پیاده‌نظام انقلابی شدند که چیزی نگذشت تا «اسلامی» شد. این موضوع، یعنی ساز و کار های تغییر در یک جامعه سنتی، در مطالبی که در مورد گروه مشاوران هاروارد نوشته شده هم تأکید شده است. بی‌جهت نیست که «مهدی بازرگان» از رهبران ملی-مذهبی انقلاب ایران، در پاسخ به این پرسش که رهبر انقلاب ایران کیست، گفته بود: «محمد رضا شاه پهلوی».

به عنوان نمونه‌ای دیگر «تی‌جی مارینوس» در مقاله‌ای با عنوان «محیط برنامه‌ریزی در ایران» می‌نویسد: «گروه مشاوران هاروارد در اساس از اقتصاددان‌ها تشکیل شده بود، این در حالی است که باید توجه داشت کشورهای توسعه نیافته در مسیر توسعه نمی‌توانند تنها به نظریه‌های اقتصادی محض تکیه کنند، زیرا این نظریه‌ها حتی دقیق‌ترین آنها، هنگامی که در ارتباط با جوامع سنتی بکار می‌روند، در عمل غیر واقع‌بینانه و نارسا خواهند بود.» [۱۳]

کار گروه مشاوران هاروارد در ایران و عزم آنها برای شناسایی مشکلات و توصیه برای اصلاح آنها، نه اولین و نه آخرین تلاش در این زمینه بود. حتی همین سال‌ها نیز بوده‌اند ایرانیانی که با اتکا با دانش تخصصی خود به ایران آمدند و با قصد اصلاح، وارد سیستم اداری کشور شدند، تلاش کردند پیش‌فرض‌های ذهنی‌شان را به دور افکنند و خود همه چیز را تجربه کنند، اما حاصل همان شد که پیش‌تر اختناق بر سر پیشینیان آورده بود: حذف و طرد و سانسور.

داستان انقلاب ایران، قصه‌ی پرغصه‌ای است؛ مردمی که در اندیشه‌ی روزهای بهتر، کاخ سلطنتی ۲۵۰۰ ساله را ویران کردند، اما از سرور این پیروزی چیزی نگذشته بود که سپاه سیاهی از اعماق تاریخ، سربرآورد. این سیاهی، نافی قیام علیه تیرگی‌های گذشته نیست، بلکه عزمی دوباره می‌طلبد و کاری کارستان برای نیل به صبحی روشن. عزمی که لازم‌هاش کنش و مبارزه‌ی جمعی، فکری و عملی است، نه پناه بردن به گذشته‌های تاریخی و میدان دادن به کسانی که میراث‌خور استبدادی چند هزار ساله‌اند.

خسرو صادقی بروجنی

دوشنبه - ۲۲/۱۱/۱۴۰۳

✱

پاورقی‌ها:

[۱] پس از اجرای

یادداشت: به دلیل مشکلات فنی این نگاشته ویراستاری نشده است. اداره پورتال